



خاطرات سردار ظفر

۳۶

گر خار در این ره است و گر گل دست من و دامان تو کلیل
امدادان که از خواب نوشین دوشین برخاستم در سر میز تحریر خود رفتم دیدم کسان
و بستگان من نوشته‌ها روی میز گذارده و مرا از رفتن اصفهان سخت منع کرده‌اند و
نوشته‌اند که اگر شما اصفهان بروید دیگر بازگشتن شما ببختیاری محال است زینهار
باصفهان نروید که گرفتار خواهید شد من دیدم کسان و بستگان من بخطا رفته‌اند صواب
اینست که من باصفهان بروم تهیه راه را دیده رفتم اصفهان در خانه خودم نارگشودم
روز دیگر خوانین را ملاقات کردم مرتضی قلیخان هم از مال امیر هرکه بود برداشته با
امیرمجاهد رفته بودند ناصری حاج شهاب السلطنه هم از مکه بازگشته و بخانه سردار اقدس
وارد شده بود چون سابقه مودت با مرتضی قلیخان داشت با او یک دل و یک جهت شدند
در اندک‌هنگام سالار مسعود و منوچهرخان باهم به مخاصمه و مجادله برآمدند و نزدیک بود
که کار بجنگ و خون‌ریزی بکشد سردار اسعد بمنوچهرخان تلگراف کرد که از اندک‌ایا بدیلاق
منوچهرخان هم از اندک‌آمد بیلاق در خانه خودش خوانین مرا بایلخانی‌گری برگزیدند
بدان شرط که هر که را من خواستم ایلبگی باشد قرعه ایلبگی‌گری بنام سردار جنگ افتاد
من او را خواستم که ایلبگی باشد امیر جنگ و وزیر داخله اصرار داشتند که یک عده نظامی
با ما همراه کنند از راه بختیاری بخوزستان برویم من چون وحشت ایل بختیاری‌رامی دانستم
قبول نکردم و برای استعفا حاضر شدم وزیر داخله و امیر لشکر هم سکوت اختیار کردند در
این وقت سردار مسعود که سردار سپهر رئیس الوزرا از تهران عازم اصفهانست من گفتم این

مطلب موقوف و موکول بآمدن رئیس الوزرا باشد .

فردای آن روز رئیس الوزرا را تا باقرآباد استقبال کردیم چون باصفهان آمدیم آنچه من عرض کردم رئیس الوزرا قبول کرد فشک سه تیر خواستم داد سه هزار تومان پول قرض خواستم داد نظامیان را تقاضا کردم از چهارم حال بخواهد احضار کرده فرستاد فارس من هم قبول کردم بروم بختیاری و اطراف بختیاری را منظم کنم بختیاریها را سر جای خود بنشانم و نگذارم با اردوی دولت جنگ کنند ولی بدین شرط که با شیخ خزعل جنگ نکنم سه روز سردار سپه در اصفهان بود روز چهارم با امیر لشکر و امیر اقتدار وزیر داخله و سردار اسعد وزیر پست و تلگراف برای فارس حرکت کردند دوربینی که از بابا حیدر سه فرسنگ راه اتومبیل و غیره را تمیز داده بود امیر لشکر از من خواهش کرد که با او بدهم از برای او فرستادم در اصفهان بخانه اش قرار داده شد افواج نظامی که تازه وارد اصفهان شده اند با سرتیپ محمد حسین میرزا رئیس ارکان حزب از راه کهکیلویه بروند بهبهان من هم فردای آن روز رفتم برای چهارم حال در ده چشمه تهیه خود را دیده پس از سه روز عازم بختیاری شدم سردار جنگ در اصفهان ماند سردار معظم با من آمد من و سردار جنگ تلگرافی بامیر مجاهد و مرتضی قلیخان در خوزستان کردیم جوابهای ناصواب شنیدیم سردار محتشم هم نوشت به پسرش که با شیخ همراهی کند . او هم جمعیتی فراهم کرده رفت بامیر مجاهد ملحق شد اردوی منظمی از بختیاری در رامهرمز بکمک شیخ آماده و مهیا شد .

خوانین قلعه تل که اسکندر خان و فرج الله خان و سایرین باشند با هشتصد سوار پیاده برای جلوگیری از امیر مجاهد آمدند جنگ در پیوست .

داستان رفتن سردار سپه بخوزستان

و آمدن شیخ خزعل نزد او

حاج شهاب السلطنه رفت ناصری پیش مرتضی قلیخان امیر مجاهد هم وقایع راهمیشه بمن می نوشت نمیدانست که من نه به شیخ کمک می کنم نه با او جنگ خواهم کرد رئیس الوزرا هم با همراهان خود بشیراز رسیده از آنجا رفت بوشهر من و سردار معظم عازم گرمسیر شدیم امیر حسین خان ده چشمه ماند که پس از ما با سردار بختیار بیابند گرمسیر امیر مجاهد چراغ علیخان سردار اشرف راحاکم ده دز کرده منظم الملک و سردار مکرم راهم مال امیر گذاشته بود که آنها سوار و پیاده تهیه دیده برای او بفرستند ولی سپرده بودند که سردار

ظفر که آمد همه در خدمت او حاضر شده از وی اطاعت کنید در دهدز منوچهرخان را دیدم می‌رود بیلاق چون بمال امیر رسیدم کسی از من استقبال نکرد تمام برجها را هم سنگر بندی کرده بودند من اردوگاه آمده پیاده شدم شب منظم‌الملک شام برایم فرستاد صبح پیش از سرزدن خورشید از آنجا سوار شده درگذشتم و شکرخدای را بجا آوردم که نظامی به‌مراه نداشتم که اگر نظامی همراه من بود ناچار فتنه و آشوب برپا می‌شد سردار معظم اسپه‌ای خود را خواست در قلعه بفرستد سردار مکرم نگذاشت سردار محتشم نوشته بود با اولاد ماه‌منظر مصاحبت نکند البته امیرمکرم هم اطاعت از پدرش می‌کرد من رفتم مرغاشب در خانه حاج آقا عبدالکریم بودم از آنجا رفتم مسجد سلیمان فرستادم سالار ظفر بیاید و بستگان من هم دست از جنگ بازکنند و با دولت مخالفت نکنند و با اردوی عرب هم مخاصمتی نداشته باشند سالار ظفر آمد مسجد سلیمان امیرمجاهد هم نگذاشت نامه و پیغام من ببستگانم برسد اردوئی هم که از بختیاری فراهم کرده بود بیشتر فرار کرده بخانه‌های خود رفتند هفتصد سوار و پیاده هم بیشتر با او نماند سلطان مرادخان منتظم‌الدوله و بهادرالسلطنه و سالار ارفع هم آمدند پیش امیرمجاهد امیرمجاهد خواست برود بهبهان سرراه بر اردوی دولت بگیرد انگلیسها نگذارند و بسردار اقدس هم گفتند با اردوی دولت جنگ نکنید و بآنها حمله نیاورید از آنها دفاع کنید شیخ هم بدستور انگلیسها رفتار می‌کرد اردوی عرب و بختیاری که بریاست میرعبداللہ‌خان و عبدالکریم‌خان سالار ارفع در هنديجان و زیدون بودند با اردوی الوار دولتی جنگ سختی کرده چند نفر از اردوی دولتی دستگیر کرده نزد شیخ فرستادند امیرمجاهد هم در جایزبان با اردوی دولتی روبرو شده جنگ سختی کرد. لکن کم‌کم عقب‌نشینی کرده آمد رامهرمز پول و اسلحه بسیاری امیرمجاهد از شیخ گرفت ولی به بختیاری‌ها کمتر می‌داد لاجرم بختیاریها گریخته نزد او نماندند و بیشتر مسجد سلیمان پیش من می‌آمدند و آنها را می‌فرستادم بروند بخانه‌های خود نوشتم مرتضی قلیخان بیاید دره‌خزینه همدیگر را ملاقات کنیم نیامد در این موقع رئیس‌الوزرا و همراہاتش وارد زیدون شده بودند اردوی دولتی هم رامهرمز آمدند وقتی که سردار سپه وارد زیدون شد اردوی عرب و بختیاری تمام گریخته بخانه‌های خود رفتند پسر میرعبداللہ خان هم که برادرزن شیخ بود با چند نفر عرب کشته شده بودند شیخ دست و پای خود را گم کرد پسر خود را با استقبال سردار سپه فرستاد شیخ و مرتضی قلیخان با اتفاق یکدیگر رفتند محمره هم فرار او هم استقبال سردار سپه صارم‌الملک هم رفت کبوند در این وقت نظامیان در قلعه سلاسل شوشتر بودند شیخ هم نتوانست آنها را بیرون کند میرزا علی محمد میرزای مرتضی قلیخان که با یکنفر که تازه نایب‌الحکومه شوشتر شده بود گریخته رفت بختیاری بچه‌های مرتضی قلیخان که در دزفول درس می‌خواندند وقتی که شنیدند سه هزار نظامی

پیاده و سواره با توپ وارد دزفول می‌شوند فرار کرده رفتند مال امیر اهالی شوستر و غیره باطراف گریختند بیشتر می‌آمدند مسجد سلیمان پیش من آمیخته‌شوخ تمام به سرپرس لرن وزیر مختار انگلیس بود که تازه از لندن آمده بود در محرمه اول قرار بود شیخ را ببرد بوشهر نزد سردار سپه بعد که شیخ شنید رئیس‌الوزرا از هندیجان حرکت کرد فرارا رفت محمره مرتضی قلیخان هم با او بود سیصد سوار بختیاری در ناصری بودند رئیس‌الوزراء پیش از بیست نفر تفنگ دار همراه نداشت وزیر مختار انگلیس شیخ را از محمره برگرداند ناصری خدمت رئیس‌الوزراء رسیدند رئیس‌الوزراء که بناصری می‌آمد قونسول روس با اتومبیل رفته در راه او را ملاقات کرده گفت گروهی از بختیاری و اعراب در ناصری هستند و خیال بد درباره شما دارند رئیس‌الوزرا پس از اندکی تأمل سردار اسعد را پیش فرستاد و پس از اندکی خودش هم رسید بدون ترس و بیم و انصافاً "چنین بردل متهوری در ایران دیده نشده است بلی سلطنت را متهوری چنین درخور است نه احمد شاه جهان که اسم جنگ اگر میشنید از بیم زهره‌اش آب میشد ."

وقتی که سردار سپه وارد ناصری شد حاج شهاب‌السلطنه و گروهی از بختیاریان در ناصری بودند و هیچ یک را یارای نفس کشیدن نبود من هم فردای آنروز وارد ناصری شدم دیدم شیخ پیش از من وارد شده همان شب وزیر مختار انگلیس بدون اینکه کسی بداند آمد ناصری رئیس‌الوزرا را ملاقات کرده رفت پس از سه سال سفیر انگلیس بمن گفت باری در این موقع سوارهای بختیاری متفرق شده بخانه‌های خود رفتند امیر مجاهد در سلطان آباد باردوی دولت برخوردارده جنگ شروع شد نظامیان توپ بستند بسوارهای بختیاری یکنفر با چند اسب کشته شد امیر مجاهد منزهاتا را مهرض رفت اگر چه تقصیر امیر مجاهد نبود از شیخ دستور .

بقیه از صفحه ۵۹

۱۱ - بحر هزج : ۵۶۳ غزل ، ۹ قصیده ، ۶ قطعه ، ۸ مثنوی ، ۱۵۵ رباعی

مجموع غزلیات ۲۰۰۶ ، قصیده ۴۵ ، قطعه ۲۰ ، مثنوی ۱۹ ، رباعی ۱۵۵ و ترکیب بند ۱ (نصاب بدیع التجایب ۲۲ قطعه در صنایع بدیعی دارد) . چنانکه ملاحظه میشود ، امیر خسرو بیشتر از همه بحور ، در بحر هزج شعر گفته است زیرا ۵۶۳ غزل و ۹ قصیده و ۶ قطعه و ۸ مثنوی و ۱۵۵ رباعی در این بحر سروده است . و از همه بحور کمتر در بحر بسیط و کامل شعر گرفته ، زیرا یک غزل در بحر بسیط و یک غزل در بحر کامل سروده است .

تعداد اشعار موجود امیر خسرو تقریباً " ۵۷۷۰۱ بیت میشود .